

آینه پژوهش ۱۹۹
سال سی و چهارم، شماره اول.
افروردین و اردیبهشت ۱۴۰۲

نکته حاشیه یادداشت



۳۰۳-۳۲۴

جویا جهانبخش

آیا سعدی در حکایت از قرآن کریم خطا کرده است؟
«زَرَّصِرَه» در شعر اَبی‌الدین اَحْسَبُکْتی شَرُوش کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
«بَنی آدم اَعْضای یکدیگرزند» یا «بَنی آدم اَعْضای یک پیکزند»؟
مرد باید خودش «جَنَم» داشته باشد! (۲)
مرد باید خودش «جَنَم» داشته باشد! (۳)

پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آیا سعدی در حکایت از قرآن کریم خطا کرده است؟

شیخ اجل سعدی شیرازی در باب هشتم گلستان نوشته است:
«موسی - علیه السلام - قارون را نصیحت کرد که: أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ. نشنید و عاقبتش شنیدی!»

(کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء الدین خزوشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۱۷۱).

عبارت «أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» برگرفته از قرآن کریم است. در سوره مبارکه قصص می خوانیم:
﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مِصْرَ فَتَّبِعْنَاهُ مِنْ الْكُفْرَانِ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (س ۲۸، ی ۷۶ و ۷۷).

در کریمه قرآنی. چنان که ملاحظه می فرمایید. عبارت «أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» بخشی است از سُخْنَانِ مَقُولِ «قوم» قارون خطاب به او. ... پس آیا شیخ سعدی در حکایت از قرآن کریم خطا کرده است و سُخْنِ «قوم» را بنادُرست به پیامبر قوم نسبت داده؟ ... چنین حکمی نمی توان کرد؛ چه، یکی از اقوال تفسیری، آن است که مراد از «قوم»، همان حضرت موسی - علیه السلام - است.

ابن عاشور تونسلی (ف: ۱۳۹۳ هـ. ق.)، مُفَسِّرِ بَرَجَسْتِ قَرْنِ آخِرِ، در تفسیر بی نظیر خود، التَّخْرِيرَ وَالتَّنْوِيرَ، می نویسد:

«وَالْمُرَادُ بِالْقَوْمِ بَعْضُهُمْ، إِمَّا جَمَاعَةً مِنْهُمْ وَهُمْ أَهْلُ الْمُوعِظَةِ، وَإِمَّا مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -»

أُظْلِقَ عَلَيْهِ اسْمُ الْقَوْمِ لِأَنَّ أَقْوَالَهُ قُدْوَةٌ لِلْقَوْمِ فَكَأَنَّهُمْ قَالُوا قَوْلَهُ.»

(تفسیر التّحریر و التّنویر، الشّیخ مُحَمَّد الطّاهر ابن عاشور، تونس: الدّار التّونسیّة للنّشر، ۱۹۸۴ م، ص ۲۰، / ۱۷۷).

أصل این قول تفسیری آلبته پیشینه دراز دارد؛ چنان که در کشف علامه زمخسری (۴۶۷ - ۵۳۸ هـ.ق.) می‌خوانیم:

«وَقِيلَ: إِنَّ الْقَائِلَ مُوسَى. عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

(الكشّاف عن حقائق التّنزیل و عُیون الأقاویل فی وجوه التّأویل، أبو القاسم جارالله محمود بن عمّار الزّمخسری الخوارزمی، شركة مکتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده بمصر، ۱۳۸۵ هـ.ق، ص ۳، / ۱۹۱).

جویا جهانبخش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«زَرِّ بَصْرَه» در شعرِ اَثیرالدِّینِ اَحْسِیَکَتی

دَر تَصْفُحِ وِیراسْتِ اَخیرِ دِیوانِ اَثیرالدِّینِ اَحْسِیَکَتی، دَر اَغازُهُ قِطعَه‌ای بَدین بَیتِ بازخوردَم:

کَره‌ای خواسْتَم ز خواجه نداد / و رچه در بَدَلِ زَرِّ بَصْرَه دَهد

(دیوانِ اَثیرالدِّینِ اَحْسِیَکَتی، مُقَدِّمَه، تَصْحیح و تَعْلِیقات: دَکتر مَحْمودِ بَراتی خوانساری، ج: ۱، تَهران: اِنْتِشاراتِ سَحن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۴۶۳).

دَر «زَرِّ بَصْرَه» راءِ نَحْضتِ را تَشْدید نِهادَه‌اند و دَر فِهرِستِ جائِنام‌ها (نَگَر: هَمان، ص ۹۱۵) ذِیلِ «بَصْرَه» بَدین رَویَه دِیوانِ نِیز حَوالَتِ رَفْتَه‌اسْت. پَس تَر دِیدی نِیست کِه «زَرِّ بَصْرَه» خواندَه و «بَصْرَه» را عَلمِ مَکانِ اِنْگاشْتَه‌اند.

این خوانش آشکارا نادرست است.

اَنچَه اَثیرالدِّینِ گُفْتَه‌اسْت، «زَرِّ بَصْرَه» نِیست؛ بَل «زَرِّ بَه صُرّه» اسْت کِه دَر اَن، مِیانِ «صُرّه» و «کُرّه» نِیز کِه هَم دَر صَدْرِ اِین بَیتِ نِشِستَه و هَم دَر قَافِیَه بَیتِ سِپَسین، تَناسُبِ اَوائی هَست. تَنها تَوَجُّه‌ی بَه قَافِیَه بَیتِ سِپَسین بَسَنده بَود تا «بَه صُرّه» راهی «بَصْرَه» نَشُود!

باری، «زَر» / «دینار» را دَر «صُرّه» (کیسه و هَمیانِ مُناسِبِ حَمَلِ مَسکوکات) حَمَلِ مِی‌گَرده‌اند و کاربُردِ «صُرّه» دَر اِین مَقام، دَر مُتونِ قَدیمِ شَواهِدِ فِراوانِ دَازَد. اَگَر کَسی تَر دِیدِ دَازَد، تَنها شَواهِدِ کَلِمَه «صُرّه» / «صُرّه» را دَر لُغَتِ نامَه دِهْخدا اَز نَظَر بَگَذارَند.

جویا جِهان‌بِخَش

«بَنی آدَمِ اَعْضایِ یَکدیگَرَنَد» یا «بَنی آدَمِ اَعْضایِ یَک پیگَرَنَد»؟

گمان می‌کنم این سه بیت گِلستانِ سعَدی را بیشینه ایرانیان از بر داشته باشند:

بَنی آدَمِ اَعْضایِ یَکدیگَرَنَد که دَر اَفَرینش زِ یَک گوهرَنَد
چو عَضوی به دَرْد آوَرَد روزگار دِگَر عَضوها را نَمَاند قَرار
تو کَر مَحَنَتِ دِیگَران بی عَمی نَشاید که نَمَنت نَهَنَد آدَمی

(کَلِمَاتِ سَعَدی، به اِهتمام: مُحَمَّد عَلی فُرُوعی [با هَمکاری: حَبیبِ یَعْمائی]، [بازچاپ زیر نَظَر: بهاء الدین خَرَمشاهی]، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۷).

بسیاری نیز مُسْتَحْضَرَنَد که بَر سَرِ صَبِطِ صَحیحِ مَضْرَعِ نَخُست، سال ها کُفَت و گوی و پُرس و جوئی بوده است و برخی تَرجیح داده‌اند با تکیه بر نُسْخِ اَصیل و قَدیم اَنارِ سَعَدی به هَمین صورت «بَنی آدَمِ اَعْضایِ یَکدیگَرَنَد» بخوانند و برخی گفته‌اند که بَهِتَر است بَر پایه بَعْضِ نُسْخِ غَیْرِ مَعْتَبَر یا به شیوه تَصْحیحِ قیاسی، این مَضْرَع را به رِیْحَتِ «بَنی آدَمِ اَعْضایِ یَک پیگَرَنَد» صَبِطِ کُنیم (از برای این تَفاصیل، نَگَر: گِلستانِ سَعَدی، تَصْحیح و تَوْضیح: دَکتر عَلَا مُحَمَّدِ حَسینِ یوسُفی، ج: ۱۰، تَهْران: شَرکَتِ سِهامی اِنْتِشاراتِ خَوازمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، صص ۲۶۴ - ۲۶۶؛ و: جُستارهای شاهنامه‌شناسی و مَباحِثِ ادَبی، پَرُوهِش و نِگارِش: مُحَمَّد اَمید سالار، ج: ۱، تَهْران: بُنیادِ موقوفاتِ دَکتر مُحَمَّد اَفشار، ۱۳۸۱ ه.ش.، صص ۳۷۸ - ۳۸۱).

دائِسَتَنِ این که مَضْمُونِ مَذکور یا شَبیهِ آن، دَر زُمَرَه اَحادیثِ نَبوی و نیز دَر عَهْدِ جَدید و کَلِماتِ

مُنقول از آردشیر بابکان و آثار افلاطون هم آمده است (در این باره، نگر: همان دو منبع پیشگفته؛ و: گیلستان، تصحیح: دکتر مُحَمَّد جواد مشکور، ج: ۵، تهران: نشر سنگلج، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۲۳۳)، از حیث ریشه‌یابی اقوال و افکار و آداب تطبیقی بسیار ارزشمند است ولی گویا به خودی خود چندان گریهی از کار ضابط بیت نمی‌گشاید؛ چه دست کم از نظر شماری از راینمندان دخیل در این بحث ادبی، مضمون کلی هر دو ضابط تقریباً یا تحقیقاً یکی است؛ و گویا غالب آنان هم که بر دُرستی ضابط «بني آدم اعضاي يکديگرند» پانفشاری می‌کنند، در نهایت، قبول دارند (یا: باید قبول داشته باشند) که مال معنای مورد نظر، بتقریب یا بتحقیق همین خواهد بود که انسان‌ها به منزله اعضاي پیکری واحدند و توگویی اعضاي یک پیکرند! و خلاصه، لااقل بر سر مشابَهت مضامین کمتر اختلاف هست... مشکل اصلی، این جاست که آنچه از «بني آدم اعضاي يکديگرند» به ذهن فارسی‌زبان روزگار ما متبادر می‌گردد، بکلی چیز دیگری است، و ملخص و بی‌تعارف و رگ و پوست‌کنده‌اش این می‌شود که: من عضوی از فلان شخص هستم و فلان شخص عضوی از من است و...؛ و این گذشته از ناروشنی - بل: نامقولی - اش (سنج: شرح گیلستان، دکتر مُحَمَّد خزانلی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات احمد علمی، ۱۳۴۴ ه.ش.، ص ۲۵۵)، با معنایی که می‌گوییم مد نظر سعدی و آن گویندگان سابق بر وی بوده است (و با بیت دُوم نیز متناسب می‌آید)، تفاوت فراوان دارد و - چنان که عرض شد - بکلی چیز دیگری است.

باری، پنداری تنها راه حل، آن است که نشان دهیم قداما چیزی از قبیل آن معنای مورد نظر را با همین لفظی که گویا از برای ما به هیچ روی چنان مدلولی ندارد، بیان می‌کرده‌اند، و آن مدلول را از همین لفظ استنباط می‌نموده‌اند. به عبارت دیگر، نشان دهیم این صورت لفظی، نزد قدامای ما، چنان معنی و دلالتی داشته است.

استاد آنوشه یاد مجتبی میثوی از نامه‌های پولس خواری به اهل روم که در عهد جدید مندرج است شاهی به دست داده و سعی کرده است نشان بدهد که هم در ترجمه فارسی عهد جدید و هم در ترجمه عربی آن، نظیر همان أسلوب لفظی («اعضای یکدیگر») از برای دلالت بر چنان مضمونی به کار رفته است (نگر: گیلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۶۴؛ نیز سنج: کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه: فاضل خان همدانی - و - ویلیام گلین - و - هنری مرتین، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۳۳۳ از عهد جدید)؛ ولی راست این است که دل‌ها بر آن گواهِ پولسی استقراری نیافته (سنج: گیلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۶۵؛ و: جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، پژوهش و نگارش: محمود امیدسالار، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ و: شرح گیلستان، دکتر مُحَمَّد خزانلی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات احمد

علمی، ۱۳۴۴ ه.ش.، ص ۲۵۵) و این بحث دُنباله پیدا کرده است... گویا چاره‌ای جز جُسْتَنِ شواهد دیگر نیست؛ آن هم شواهدی که نشان دهند برخلافِ امروزانی که مُعْتَقَدند هیچ معقول نیست آدمیان اَعْضای یکدیگر خوانده شوند و تنها وجه معقول آن است که اَعْضای یک پیگر گفته شوند، قُدما چیزی از قبیل همین اَعْضای هَمَنشین در یک پیگر را با هَمان تعبیر «اَعْضای یکدیگر» نیز یاد می‌کرده‌اند.

أخیراً رُباعی شناس نامدار و متن پزوه عالی‌مقدار، اُستاد سَید علی میرافضلی، در یادداشتی که زیر عنوان سَنَدی در باب: اَعْضای یکدیگر بودن! در فُضای مجازی اِنْتِشار داده‌اند، هَمین بحثِ همواره در میان را دگر باره پیش کشیده و با اِشارت به مباحثه‌های فراوان اهل نظر در این باره و اَنبوه نظراتی که به صورت یادداشت و جُستار و مقاله و تَغلیقه در این زَمینه اِنْتِشار یافته است، و پس از تحریر مَحَلّ نزاع، نوشته‌اند:

«ندیدم که در همه این مباحثات، کسی نظر عزیز نسفی مؤلف کشف الحقایق (تألیف در ۶۸۰ ق) و نویسنده هم عصر سعدی را پُرسیده باشد. عزیز نسفی هم مثل سعدی معتقد بوده که انسان‌ها می‌توانند اعضاء یکدیگر باشند. نسفی در بیان ویژگی‌های اهل وحدت، پیش از هر چیز تذکر می‌دهد که «وحدت، مقام است نه مقال تا تو به فصاحت و بلاغت بر خود بندی. در این مقام، فصاحت و بلاغت در نمی‌گنجد. مشک آنجا که باشد خود بوی دهد. مشک را پنهان نتوان داشت و آفتاب را در انبان نتوان کرد». سپس، به قول روزنامه‌نگاران، می‌افزاید: «بدان که یک خاصیت اهل وحدت آن است که هیچ چیز و هیچ کس را دشمن ندارند. بلکه همه چیز و همه کس را دوست دارند که به یقین دانند که جمله، اعضاء یکدیگرند» (ص ۲۴۰ - ۲۴۱). از این گفتار نسفی دانسته می‌شود که لااقل در قرن هفتم هجری، بنی‌آدم از این امکان برخوردار بودند که اعضاء یکدیگر باشند.» (انتهی).

شاهدی که اُستاد میرافضلی به دُست داده‌اند، گُواه روشن و روشنگر و بسیار آرزنده‌ای است و مَرا به یاد دو سه گُواه دیگری اِنْداخْت که چندی پیش، اَدیب جُست‌وجوگر و نُگته سَنج سپاهانی، آقای دکتر فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی، در هَمین زَمینه در اِختیار داعی نهادند و از این زَهِگْدَر به روشن‌تر شدن ماجرای شعرِ سعدی در ذهن بنده مدد رسانیدند و صد البته بر این دانش‌آموز حَقّ تعلیم نیز یافتند. آقای دکتر ضیائی حبیب‌آبادی، این شواهد را از کتاب نفیس جواهر الخیال محمد صالح رضوی - که بر دُست ایشان تحقیق و تَصحیح گردیده است (و اُمیدواریم هرچه زودتر طَبع را به زیور خویش بیاراید) - و جُز آن، فراهم آورده و اِذْن فرموده‌اند مَن بنده آن‌ها را نَقْل کُندم:

نُخستین گُواه، چارانه‌ای است از سَحابی نَجفی:

کبر و نَخوت، نه از خِرَد داشتَن است بَل خَلقی را به خویش بِر داشتَن است
خَلقِ عَالَمِ تَمَامِ اَعْضایِ هَمَند تَعظیمِ هَمه حُرْمَتِ خود داشتَن است
(جواهر الخیال، دَسْتَنوِشْتِ شُماره ۴۵۱۸، آستانِ قدس، ص ۷۵ - که اوراقِ آن بِر پایه «صَفحه»
شماره‌گذاری شده است، نه بِر پایه «برگ» -)

دُوْمین گُواه، چارانه‌ای است از میرِ عرفانِ طهرانی:

جمعی ز نشاط و عیش با هم یازند قومی به هَوایِ نَفَسِ ماتَم دارند
دُنیا به مِثالِ عَرصه شَطرنج است اَجزایِ هَمَند و جَنگ با هم دارند
(همان، ص ۹۱).

سُوْمین گُواه، بیتی است از حاجی مُحَمَّد جانِ قُدسی:

ما اَسیرانِ غَمِ عَشقی تو اَجزایِ هَمیم بیقراریم چو سیماب، چه با هم، چه جُدا
(دیوانِ حاجی مُحَمَّد جانِ قُدسی، چاپ مُحَمَّد قَهْرمان، ص ۶۷).

ناگفته نگذارم:

آنچه این دانش آموز - عَمَّا اللهُ عَنه -، در این دَم، از کنار هم نهادنِ شعرِ سعدی و این چهار شاهدِ منظوم و مَثورِ دیگر می‌فهمد، آن است که قُدما تعابیرِ «أَعْضایِ یَکدیگر» و «أَعْضایِ هَم» و «اَجزایِ هَم» را به معنایِ «افرادِ دارایِ پیوستگی که در سِرِشْت و سَرِنوِشْت از یکدیگر استِقْلالِ کامل نَدارند؛ آن سان که به اَعْضایِ پیگرِ واحد می‌مانند»، یا چیزی از این قبیل، به کار می‌برده‌اند.

اگر استنباطِ داعی بی‌راه نباشد، در شعرِ سعدی هم، نویسیِ «أَعْضایِ یَکدیگر» و نُسخه‌بَدَلش که «أَعْضایِ یَک پیگر» باشد، اگرچه مَآلاً به یک مقصودِ کُلّی هَمسان دَلالت می‌کُند، ای بسا عیناً و دَقیقاً به یک مَعنی و مَفهوم نَباشند، و اَلبَتّه از حیثِ مَعنی و مَفهوم بسیار به هم نزدیک اند.

بدین ترتیب و به شرحی که گذشت، کسانی - مثلِ خود منِ کَمترین (سَنج: از گُلستانِ ییخزانِ شیخ شیراز - گزیده گُلستانِ سعدی -، گزینش و ویرایش و گزارش: جويا جهانبخش، ج: ۲، تهران: انتشاراتِ معین، زمستان ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۵۳) - که زین پیش در گزارشِ «بَنی آدم اَعْضایِ یَکدیگرند» به فارسیِ امروزی، مَثلاً نوشته‌اند: «انسانها به منزله اَعْضایِ یَکدیگر هستند» (گُلستانِ سعدی، تَصحیح و توضیح: دکتر حَسَن اَنوَری، ج: ۲، تهران: نشرِ قَطره، ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۴۵؛ و: شرح و ساده‌نویسیِ گُلستانِ سعدی، مُحَمَّد حَمید یَزدان پُرسِت لاریجانی، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ اِطِلاعات، ۱۳۸۹

ه.ش.، ص ۲۷۹)، یا: «... به منزله اعضای یکدیگرند» (گلی از گلستان - شرح و ساده نویسی گلستان سعدی -، به کوشش: سید حسن بنی طبا، مقدمه و ویرایش: بهاء الدین خزمشاهی، چ: ۱، تهران: نشر روشن مهر، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۴۸)، یا: «اولاد حضرت آدم اعضاء یکدیگر هستند یعنی در حکم جسد همدیگرند» (شرح سودی بر گلستان سعدی، ترجمه: حیدر خوش طینت - و - زین العابدین چاوشی - و - علی اکبر کاظمی، چ: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۱۹۷)، یا حتی «اعضای یکدیگر» را صریحاً اندامهای هم! (گلستان سعدی، به کوشش: سید نورالله ایزدپرست، چ: ۵، تهران: دانش، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۳۳) معنی کرده اند، دست کم حقی مطلب را ادا نکرده اند، و کمابیش به بیراهه رفته و در واقع گریه نگشوده اند؛ مگر آن که منظورشان، چیزی بوده باشد از قبیل مدلول تعابیر «پاره تن» و «جگرگوشه» و امثال آن - که از دیرباز در ادب فارسی و تازی شایع بوده است -؛ و آن نیز اگرچه باز بر مدلول «اعضای یکدیگر» بودن (آن سان که پیشینهاد کردیم)، منطبق نمی افتد، لاقلاً قدرکی به آن نزدیک می گردد؛ واللّه - سبحانه و تعالی - أعلم.

جویا جهانبخش



۱. ناگفته نگذارم که شماری از شراح و گزیده گران و گزاردگان نیز - علی التّمس فی امثالها! - عبارت را بی هیچ شرح و توضیح دندان گیر به امان خدا زها کرده و البته بغضا اگر هم قلمی فرسوده اند و شرحی داده اند بیشترک به نشان دادن نظائر و سوابق مضمون و توضیح نسخه بدل و چیزهای دیگر راجع بوده است تا ابضاح خود این عبارت.

۲. هرگاه اختیافات عمیق و سرگشتگی های دنیاله دار آریاب نظر را بر سر ضبط و معنای آنچه به هر کودک دبستانی در ایران تعلیم می شود و تعلّمش نیز توقع می رود، مثل همین شعر مورد بحث شیخ بزرگوارمان سعدی، می بینم و درمی یابم آنچه در روزگار خردی به خودم نیز درآموزانیده اند چه مایه درهم و برهم و پادرها و نامنّح بوده است و متوجه می شوم که آموزگار مشکین ناگزیر بوده است چیزی را که خودش نیز بروشنی در نمی یافته است به من تعلیم کند بی آن که من طفل دبستانی هم بتوانم هیچ تصوّر شسته و رفته و پاک و پیراشته و بی زنگاری از آن حاصل کنم، برآستی بر این همه نکبت و فلاکت دستگاه زهورآورد رفته و پُرمدعای آموزش در کیشورم رحمت می آورم و آب در دیده می گردانم.

بواقع آموزگار بیچاره خود من، «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را چه معنی می کرده؟ ... از بُن چگونه معنی می کرده؟! ... آنگاه من دانش آموز چگونه باید این صورت لفظی را به آن معنای اذعائی زبّطی می داده ام؟! ... سال ها سبّری شده است و خاطره ها زنگ باخته و بروشنی چیزی به یاد نمی آورم. ... وانگهی، ما هر دو و جز حفظ کردن و واگوبه طوطی وار چه گریزگاهی داشته ایم؟! ... هیچ!

هیچ! هیچ!

صاحب دلی می گفت: مُعلّمی، در این بوم و بر، عین مصیبت است، هم از برای خود مُعلّم، هم از برای دیگرانی که تحت تعلیم اویند! ...

پس باید سر تعظیم فرود آورد در برابر آموزگاران راستین دانش گستر فرهنگ پروری که در این برهوت بی فریاد، هنوز بوی گلی را و زنگ نسترنی را پاس می دارند و به جان می کوشند تا به زمه دُرس و بختی دلاویز و مهرآمیز، از گرانی مصائب و مصاعب فرهنگ در این سرزمین بلاخیز بکاهند. ... سریشان سبز باد و دل شادان!

مرد باید خودش «جنم» داشته باشد! (۲)

زنده یاد همایون صنعتی زاده (۱۳۰۴-۱۳۸۸ ه.ش.)، کتابی دارد و در واقع مجموعه مقالات هم پیوندی زیر نام معمای گاهشماری زرتشتی که در کرمان به چاپ رسیده است. دقیق تر بگوییم: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان، آن را به سال ۱۳۸۷ ه.ش. نشر داده است و من بنده همین چند ماه پیش (در سال ۱۴۰۱ ه.ش.)، با حدود چهارده سال تأخیر، آن را زیارت کردم؛ ولی خود را ملامت نکردم! ... اگر شما نیز مثل من دوستار این رشته از مطالعات راجع به ایران باستان هستید و هنوز این کتاب همایون صنعتی زاده را ندیده‌اید، پیشنهاد می‌کنم شما هم خود را ملامت نکنید! ... نه از آن جهت که این کتاب، به اصطلاح شایع در محاوره: «مالی نیست»، و به دیدن و خواندن نمی‌آرزد! ... برگشت!!! ... از قضا کتابی است بسیار خواندنی و بررسی‌دنی؛ و چنان که به یاری دادار پیروزگر خواهیم گفت. از همان پیشگفتارش، دست کم از برای من کمترین درس آموز بوده است و سودبخش ... باری، از برای تأخیر در دیدنش خود را ملامت نمی‌کنم و خود را ملامت مکنید؛ چرا که کوتاهی از من و شما نبوده است! ... ناشرش واجد انتشارات دانشگاه محترم کرمان است که مانند بیشینه ناشران دانشگاهی پخش و توزیع مناسبی ندارد و دیرجنب و گرخت است؛ و همین که داعی توانسته است، پس از سپری شدن حدود چهارده سال این کتاب را بشناسد و با توسل به دستگاه پست فیل ممالک محروسه و اینترنت دائم الانقطاع شرم‌آوری که تنها به کار مشق صبر و جهاد با نفس می‌آید، آن کتاب را به یاری دوستی عزیز، نه از کرمان، که از کرمانشاه تحصیل و خریداری کند، خود مایه نشاطی است تمام و انبساطی مالاکلام؛ و «صد شکر واجب آید»!

گواه سبکساری و اهمال کاری ناشر محترم در همان کاری که در غمده شناخته بوده است، همین بس که نام نویسنده را بر روی جلد کتاب، به جای «همایون صنعتی زاده»، «همایون صنعتی» نوشته است؛

و چه باک!؟ ... خُصُوصًا که هَر آن «صَنَعَتی» لَقَب که پسرِ پَدَرِ خویش باشد، لاجَرَم «صَنَعَتی زاده» نیز هَسْت؛ و لِذا خواننده باید خود عاقل باشد؛ که ما نیز بودیم و هَسْتیم! و بَر فور دانستیم این «صَنَعَتی»، هَمان «صَنَعَتی زاده» یِ خودمان است!!

هُمایون صَنَعَتی زاده را لایبِ غالبِ خوانندگانِ این سُطور می شناسند؛ و اگر معدود کسانِ هَم او را نَمی شناسند، پیشهاد می کُنم آن شُماره مَجَله بُخارایِ آقایِ عَلی دهباشی را که اِختِصاصی بدو داشت (و خاصه نامه های پُرشمار و پُربرگ و بارِ هُمایون را به اُستاد ایرج افشار که در هَمان شُماره چاپ شده و آینه خُلُقیاتِ مَرَد است)، یا یادنامه یِ او را که هَمین آقایِ دهباشی چاپ کرده (و مانندِ بیشینه چاپ کرده هایِ مُشارِ آیه از مُکَرراتِ اَلبَتّه سودمند خالی نیست)، به صَمیمه کِتاب از فرانکلین تا لاله زارِ آقایِ سیروسِ عَلی نژاد و کِتابِ نامه هایِ هُمایون صَنَعَتی زاده به خواهرش گردآورده خانم گُلی اِمامی، بخوانند، یا لافَل تَصَفَح فرمایند، تا یکی از فرزندانِ باجَنم این کُهن بوم و بر را بشناسند.

هُمایون صَنَعَتی زاده را خواه به عنوان یک مُدیرِ فَرهنگی کُزین بشناسید و خواه به مَثابِت زندانیِ پیشینِ اِوین، و خواه به عنوان وابسته به خانواده ای که در عَقیده مَطْعون و مَتَّهَم بوده اند و خواه به عنوان گُلاب گیر و گُلاب فروش یا مُحَقِّق یا مُتَرَجِم یا هَر چیزِ دیگر، و چه بر او آفرین بخوانید و چه (ندانم چرا؟! نَفَرین، بی شک پَس از وُقوف بر کوشش ها و جوشش هایش، با صاحبِ این قَلَم هَمداستان خواهید بود که «جَنم» داشته است؛ و موضوعِ سُخَن بِنده، هَمین است: «جَنم».

پیشگفتارِ کِتابِ مَعمایِ گاهشمارِی زَرَنشتی را که خواندم براستی مَحظوظ شدم و دِگر باره با خود گُفتم: «مَرَد باید خودش «جَنم» داشته باشد!».

بیاید شما هَم بخوانید: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«این کتاب مجموعه گزارش های نوشته شده در طول سی سال گذشته است. نخستین مقاله (تقویم چوپانی و نجوم کوهستان) را در سال ۱۳۵۷ نوشتم. در مجله آینده، که به همت ایرج افشار منتشر می شد، چاپ شد. نگاه سطحی به آن مقاله آشکار می سازد نویسنده با موضوع بیگانه نیست. آن چه مقاله را منسجم می نماید و مطالب گوناگون آن را به یکدیگر مربوط می سازد دانسته های قبلی تهیه کننده آن گزارش است. به دست آوردن آن آگاهی ها از مدت ها پیش آغاز شده بود. تقریباً از هفتاد سال پیش که گزارشگر نوجوانی پانزده ساله بود. ماجرا چنین بود:

کودکی و تحصیلات دبستانی را در کرمان گذراندم. در سال ۱۳۱۵ به تهران رفتم و در کالج آمریکایی که بعدها دبیرستان البرز نام گرفت ثبت نام کردم. در نخستین روز تعطیلات تابستانی سال ۱۳۱۶ پدرم مرا به کتابخانه تهران واقع در ابتدای خیابان لاله زار برد. به عنوان شاگرد کتابخانه به مرحوم حسین پرویز

صاحب و مدیر آن کتابفروشی سپرده شدم. عمده وظایف من، سوای نظافت و آب و جارو و تهیه چای و پذیرایی از دوستان مرحوم پرویز، بردن و آوردن نمونه‌های حروف چینی شده کتاب‌هایی بود که کتابخانه تهران منتشر می‌کرد. پنج تابستانی که در آن‌جا خدمت کردم از دلپذیرترین روزهای زندگیم بود. روزی یکی دو ساعت کار نه چندان دشوار و بعد فرصت فراوان برای خواندن بهترین کتاب‌ها. هرچه کتاب خواندنی بود از بوسه عذرا و سه تفنگدار و کنت مونت کریستو گرفته تا پارادایم‌ها و آرسن لوپین و تهران مخوف و نوشته‌های محمد مسعود، جمال زاده، محمد حجازی، حسینقلی مستعان و غیره و در آن پنج تابستان خواندم. کتابخانه تهران پاتوق روشنفکران طراز اول آن روزگار نیز بود. بیشتر عصرهای تابستان بزرگانی مانند رشید یاسمی، نصرالله فلسفی، مجتبی مینوی، دکتر هوشیار و دیگران در آنجا جمع می‌شدند. راجع به موضوع‌های گوناگون گفتگو می‌کردند. روی چهارپایه‌ای می‌نشستم آن‌چه می‌گفتند با دقت گوش می‌دادم. بعدها که بر حسب اتفاق وارد عرصه چاپ و نشر کتاب شدم اطرافیانم از سرعتی که بر آن رشته تسلط نسبی پیدا کردم تعجب می‌کردند. خودم هم متوجه نبودم پنج تعطیل تابستانی کار کردن در آن کانون ادب و فرهنگ تا چه اندازه ذهن و اندیشه مرا برای تصدی مؤسسه نشر آماده ساخته بود.

یکی از وظایف من آوردن و برگرداندن نمونه‌های حروفچینی شده کتاب‌هایی که توسط کتابخانه تهران چاپ می‌شد بود. یکی از کتاب‌ها «گاهشمار» در ایران قدیم» مرحوم علامه سید حسن تقی‌زاده بود که کتابخانه تهران در دست انتشار داشت. مرحوم تقی‌زاده به حال تبعید در لندن بسر می‌برد. کتاب در چاپخانه مجلس شورای ملی چاپ می‌شد. از وقتی که نمونه حروفچینی بخشی از کتاب را از چاپخانه مجلس می‌گرفتم و با پست زمینی به لندن فرستاده می‌شد و مؤلف وسواسی آن را اصلاح می‌کرد و با پست زمینی آن را برمی‌گرداند ده ماهی طول می‌کشید. نمونه‌ای که اول شهریور تحویل گرفته بودم اگر در آخر خرداد سال بعد برای چاپخانه پس می‌بردم معجزه شده بود. در تمام این مدت حروف سربی محدود و معدود چاپخانه گیر بود. از آن استفاده نمی‌شد. مرحوم صمیمی مسئول داخلی و حروفچینی چاپخانه مجلس از این که چاپ این کتاب باعث شده بود بخش عمده از حروف سربی او چندین سال گرفتار باشد سخت دلخور و ناراضی بود. نه دستش به مرحوم تقی‌زاده می‌رسید و نه ادب ذاتی او می‌گذاشت به مرحوم حسین پرویز اعتراض کند. ناچار دق دلش را سر پسر بچه‌ای که نمونه حروف نگاری چاپ را می‌برد و می‌آورد خالی می‌کرد. از این بابت بد و بیراه زیاد شنیدم. ناچار تحمل کردم. اما آن‌همه فشار و ستم ناروا وادارم کرد تا بخواهم بدانم آن کتابی که چنان باعث تیرگی آسمان زندگی من شده بود چیست. در راه چاپخانه و مراجعت، نمونه‌های کتاب گاهشمار در ایران قدیم را چندین بار خواندم. با آن که موضوع دشوار و دور از عالم نوجوانی من بود اندک اندک به مطلب علاقه‌مند شدم. علاقه‌ای که نه تنها هیچ‌گاه شیرینی و جذابیت خود را از دست نداد بلکه روز به روز ریشه دارتر و برومندتر شد. سرانجام درختی شد که دست کم در اثنای ساعات‌های بیش از

نیمی از عمر هشتاد و اندی ساله خود را خواسته یا نخواسته هر گاه فرصتی پیش آمد، در سایه انداز آن گذرانده‌ام. تدوین و تهیه کتاب معمای گاهشماری زرتشتی شصت و اندی سال طول کشید. سی سال اول این مدت را منحصرأ به خواندن و کسب اطلاعات در این زمینه پرداختم. در نیمه‌های راه پی بردم بی آگاهی کلی از دانش نجوم در روزگار باستان و بدون اطلاع از جزئیات کیش زرتشت نخواهم توانست بر موضوع تسلط نسبی پیدا کنم. چون نسبت به هر دو موضوع کاملاً جاهل و نادان بودم ناچار از صفر شروع کردم. برای آن که با دانش نجوم روزگار باستان آشنایی پیدا کنم دست به ترجمه کتاب‌های «علوم دقیق در عهد عتیق» اثر برجسته اتونویگه باوئر و «پیدایش دانش نجوم» اثر ماندگار وان دروردن زد. برای آشنایی با کیش زرتشت هم دست به ترجمه شاهکار شادروان خانم پروفیسور مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، پرداختم. تجربه کرده‌ام ترجمه کردن با امانت یکی از مؤثرترین و کوتاه‌ترین راه‌های تسلط نسبی در رشته‌ای ناآشنا است. ترجمه دو عنوان نجومی بالا دستم را روان ساخت تا ترجمه کردن سی و اندی مقاله نسبتاً تخصصی مربوط به گاهشماری ایران باستان را، که محققین بیگانه نوشته‌اند، دشوار نیابم.

مقاله نویسی درباره مطالب مربوط به گاهشماری در ایران باستان را از سی سال قبل با مقاله «تقویم چوپانی و نجوم کوهستانی» آغاز کردم. نوشتن هریک از مقاله‌های کتاب حاضر مستلزم تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات و اندیشیدن‌های بسیار بود. تدوین مقاله ساعت ستاره‌ای اردکان بیش از ده سال به تناوب وقت گرفت. معمولاً از وقتی که نطفه اندیشه مقاله‌ای در ذهن پیدا می‌شود تا وقتی که نوشته شده و به صورت هویتی مشخص صورت می‌یابد چند سال طول می‌کشد. چون این نوشته‌ها به دور یک محور بوده و یا از یک پدر پیدا شده‌اند طبیعی است به یکدیگر بسته بوده و تکراری بنمایند. تنها استثنا آخرین مقاله کتاب است که نخستین بار به صورت پیش‌گفتاری بر کتاب «علم در ایران باستان» با سرعت و در عرض دو سه روز (تقریباً هفتاد ساعت) نوشته شد. اسم آن را در این کتاب معمای گاهشماری زرتشتی گذاشتم. جویبار باریک سرچشمه گرفته از کوهسار، باید هفتاد سال راه پیماید تا به حوالی نهری برسد. برای پیوستن جو به نهر هفتاد ساعت کافی است.

همان‌گونه که استاد فرهیخته آقای پرویز شهریاری در آغاز پیش‌گفتار بر کتاب «علم در ایران باستان» متذکر شده آن چه در این پیش‌گفتار آمده پایان ماجرا نیست. اگر سرآغاز تحقیقی جدی باشد گزارشگر بیشتر از آن چه مستحق بود مزد گرفته است.»

(مُعَمایِ گاهشماری زرتشتی - مَجْموعهٔ مقالات، هُمایونِ صَنعَتی [زاده]، چ: ۱، کرمان: اِنْتِشاراتِ دَانِشگاهِ شَهِیدِ باهُتَرِ کرمان، ۱۳۸۷ هـ.ش.، ص ۵ و ۶).

پیشگفتار کوتاه و دل‌خواه کتابِ مُعَمایِ گاهشماری زرتشتی همین بود... دَر نَقْلِ آن تَصَرُّفِ مُصَلِحانه و بُلْفُضُولی ویراستارانه هَم نَکَرَدَم؛ با آن که چُنْد جایِ سَخْتِ دَر بایست می نمود. تَنها چُنْد نَادُرستی

حُرُوفِ نِگاشْتی را به صلاح آوردَم که آرزویش بر شماری نَدازَد... باری، خواندید و دیدید که براستی «مرد باید خودش «جَنَم» داشته باشد!».

چه بسیار پسران که در روزهای تعطیل به کار گماشته می شوند! ولی چندان شان مثل همایون صنعتی زاده، چنین سرمایه ای می آندوزند و چنین سررشته ای برمی گیرند؟! ... هیچ نمی دانم پدر مَمُولِ همایون. که زنده یاد ایرج افشار جایی از افساکِ تاجر مآبانه و حساب و کتابِ اقتصادی اش حکایتِ معنی داری گفته است (و توگویی این خصلت را به همایون نیز به میراث داده بود). خود بدین روشنی می دانسته است که پسرِ هوشمندِ زیرکسازش را به چه راهی می آندازد یا نه؛ ولی بسیار بعید است که بگلی غافل بوده باشد. همایون هم «جَنَم» داشته است و از یئکاری در کتابفروشی و حَمَالیِ مُشتی نمونه هایِ مطبوعی که همه کس تواند کرد، سررشته تحقیقی دقیق را به دست گرفته است که نمونه اش را در همین مجموعه آرخ دارِ مقالاتش می توان دید.

آری! جَنَم داشتن، چیز دیگری است!... این همایون حتی وقتی از کار و بارِ فرهنگِ خویش بازدازندش و برود در دل کوه و بیابان کرمان گلاب گیری راه بیندازد، باز می شود جُست و جوگر و نوآور طرازِ اَوَّل پهنه دانش... صد البته همه کس چنین جَنَمی نَدازد... یک همایون دیگر، اُستادِ دارالعلمِ آکسفورد و پریستون هم که بشود، با ادعای بلندی «شصت سال مطالعه و آشنایی با ادبیات فارسی به طور کلی، و آثارِ سعدی به طور اخص» (عاشقی های سعدی، دکتر مُحَمَّد عَلی همایون کاتوزیان، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۲۶)، باز نه می داند و نه یاد می گیرد که «مَحْمُول» (یعنی: همان چیزِ معروفی که سعدی می گفت تا در روز آشک ریختن باران گونه عاشق، آن را بر شتر نَبندند)، به معنای «کجاوه» و «هودج» و «عماری» است؛ و به معنای «مَشک» / water-skin (نگر: همان، ص ۱۷۳) نیست، و در عصرِ سعدی نیز آشک چشمِ عاشق هرگز جایگزینِ آبِ شربِ کاروان نمی بوده است! ... خود من، خطای واضح فاضح این همایون اخیراً ذکر را در یکی دو مقاله (راجع به دو کتاب دیگرش) یادآور شده ام؛ ولی چه سود؟! ... باز همان برداشتِ سخیف را تکرار می کند... سعدی در گُلستان فرمود: «نرود میخ آهنین در سنگ!»

جویا جهان بخش

مرد باید خودش «جنم» داشته باشد! (۳)

چندی پیش به لطف باری - عزّ لسنه - و با مددگاری یکی از کتابفروشانِ کاردانِ شهرِ مقدّسِ قم - زاده‌ها الله شرفاً -، سعادتِ تحصیلِ دوره‌ای از ترجمه و تفسیرِ قرآنِ کریم که بر دستِ دو تن از فرهیختگانِ افغانستان بر پایه ترجمه مشهورِ شادروان «عبدالله یوسف علی» - طاب ثراه - پدید آمده است، مرا که در کُنجِ سپاهان نشست دارم و جز بر بدستی از اخبارِ فزاینده جهان ناپدیدگرانه کتاب دست ندارم، دست داد. خدای را بر نواخت‌های پیندا و پنهانش سپاس بیگران!

مُجْمَلِ مُشَخَّصَاتِ کِتَابِ شِنَاخْتِیِ این اثر که در شش دفترِ زُفعی با جلدِ مُحکَمِ عَرْضِه گردیده، از این قرار است:

قرآن کریم، ترجمه و تفسیر [از]: عبدالله یوسف علی، مترجم: صباح الدین کُشککی، مُدَقِّق: راشد سلجوقی، ج ۶، ج ۱، بی جا: انتشاراتِ احراری، ۱۳۹۶ ه.ش.

«عبدالله یوسف علی» (۱۸۷۲ - ۱۹۵۳ م.)، مُسَلَّمَانِی بود اَصَالَةً هِنْدِی و زاده بَمَبَیّی که در هندوستان و انگلستان زیست و در انگلستان نیز درگذشت. ترجمه «عبدالله یوسف علی»، از قرآن کریم که با حواشی تفسیری و توضیحی نیز همراه است، از مشهورترین و معتبرترین و پُرْتَدَاوُلُترین ترجمه‌های انگلیسی کلامِ الله مجید به شمار می‌آید و در این مقامِ اَلْبَیْتَه از توصیف و تعریف چون منی مُسْتَعْنَبِی است. سُخْنِ از چون و چُنْدِ ترجمه و تحریرِ فَرَاهِمِ آورده صباح الدین کُشککی و راشد سلجوقی را نیز به سُخْنِ گاهیِ دِگَرِ حَوَالَتِ است.

راقم این سطرها از احوالِ ترجمانِ فارسی، صباح الدین کُشککی که سالیانی است به رحمتِ خدا رفته است، آگاهیِ مُعْتَنَابِهی ندارد.

از رَهگذرِ مُطالعه‌ی یادداشتی به قلم زنده‌یاد استاد مُحَمَّد آصف فِکرتِ هروی (۱۳۲۵ - ۱۴۰۱ ه.ش.) تحت عنوان «کُشککی: اُستادی که مرا به مطبوعات آوزد» (انتشار یافته در: وبگاه کاتبان به تاریخ دوشنبه ۸ آبان ۱۳۸۵)، همین اندازه می‌دانم که:

«کُشککی» منسوب است به «کُشکک (= کوشکک به معنای کاخ خُرد یا قصر خُرد)»، از مناطقی لُغمان در شرقِ افغانستان. صباح‌الدین کُشککی، در افغانستان، استادِ دانشگاه و روزنامه‌نگار و یکی از مدیران فرهنگی توانا بوده است. به سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی در دانشگاه کابل «ژورنالیزم» (روزنامه‌نگاری) درس می‌داده و رئیسِ رادیوی افغانستان هم بوده است. پدرش بُرهان‌الدین خان کُشککی هم، روزنامه‌نگار و نویسنده ناموری بوده است.

زوان شاد فِکرت، در آن یادداشت، صباح‌الدین کُشککی را، شخصی خوش‌روی و خوش‌پوش و آرام و خوش‌سُخن می‌شناساند که دوستارِ شعر و آدب بوده است و در راه ارتقای فرهنگِ عمومی در افغانستان مُشتاقانه می‌کوشیده و به رواجِ کتاب و کتاب‌خوانی و نقدِ کتاب اِهتِمام می‌کرده. یک چند هم وزیرِ مطبوعات افغانستان گردیده بوده است و پس از برافتادن حکومتِ وقت و چه و چه‌ها نیز مدتی در پاکستان اقامت کرده.

باری، صباح‌الدین کُشککی، هرکه بوده است، بی‌گمان «جَنَم» داشته است! ... از کجا می‌گویم؟ ... خودتان آنچه در «پیشگفتارِ مترجم» ترجمه و تفسیرِ قرآن کریم به تاریخ «حوت ۱۳۶۵» در «اسلام‌آباد پاکستان» نوشته است، بخوانید و داوری کنید!

صباح‌الدین کُشککی می‌نویسد:

«من ترجمه و تفسیر قرآن مجید را که عبدالله یوسف علی آن را به رشته تحریر درآورده است از سال ۱۳۳۶ به این طرف تحت مطالعه خویش قرار داده‌ام. انگیزه اصلی که مرا در اتخاذ تصمیم ترجمه این اثر، علاوه بر مطالعه و تعمق در آیات قرآنی، واداشت حوادث دلچسبی بود که طی آن نصرانیان می‌کوشیدند محصلینی را که در امریکا مصروف تحصیل بودند، به دین مسیحی تحریف شده خود معتقد سازند و من به مطالعه و تدارک اسناد می‌پرداختم تا از دین خود دفاع کنم، و به همین سلسله بود که با اثر عبدالله یوسف علی آشنا شدم.

در سال ۱۳۵۲ یک فهرست اعلام و مطالب قرآن مجید را زیر کار گرفتم تا آن را به شکل یک اثر جداگانه به نشر رسانم. در این فهرست باز هم از ترجمه و تفسیر عبدالله یوسف علی استفاده زیاد کردم. سپس به ترجمه پیشگفتارها و خلاصه‌هایی پرداختم که یوسف علی در آغاز هر سوره یا شروع یک مبحث

۱. مصروف: سرگرم، مشغول. بگر: فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان)، حسن نوشته. و. غلامرضا خُداآئنده، لو، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۸۶۹.

جدید در همان سوره نوشته است و بدین ترتیب، بالتدریج و قدم به قدم خداوند با من کمک می‌کرد تا فهمی را که من از کتاب او به دست می‌آوردم از طریق یک اثر به دیگران نیز انتقال بدهم.

در سال ۱۳۵۷، کمونست‌ها مرا زندانی ساختند. در زندان، برادر عبدالغفور پروانی، استاد علوم طبیعی در لیسه حربی^۲ (مهتاب قلعه)، یک نسخه ترجمه و تفسیر عبدالله یوسف علی را برای خود از منزلش خواسته بود. من از طرف شب این اثر را می‌خواندم. خداوند برایم لطف کرد و جرأت داد تا در عالم بی‌اسبابی و خطرناک محبس به ترجمه و تفسیر قرآن مجید از روی متن انگلیسی یوسف علی پردازم. در محبس، ترجمه چاپ کابل، ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی، و نسخه‌های خلاصه‌شده‌ای از تفسیر کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری^۳ نیز به دسترس ما زندانیان قرار داشت. در اول، ترجمه‌های خود را به کاغذهایی که توسط محافظین مخفیانه از شهر خریداری می‌شد، می‌نوشتم؛ ولی بالتدریج حجم این کاغذها زیاد می‌شد که حفظ آن‌ها به ترتیبی که مسئولین محبس پی‌نبرند کاری دشوار و غیرممکن شد. بالاخره قلم پینسل^۴ را خیلی کوچک ساختم تا در صورت تلاشی (بازرسی) آن را در سوراخی از دیوارهای اتاق که هنوز روی خشت‌های آن پلستر^۵ نشده بود، مخفی دارم. ترجمه را در حواشی نسخه قرآن مجیدی که در آن ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی درج گردیده بود، می‌نوشتم، و بعد از این که حواشی سفید آن نسخه تمام شد، یکی از هم‌اتاقانم نسخه قرآن مجید خویش را به من داد تا در حواشی سفید آن تراجم خود را با خط بسیار باریک بنویسم. شبانگاه بر آن کار می‌کردم.

حالا که خاطرات آن دوره و بیدارخوابی‌های خود را به یاد می‌آرم و جرأتی را که به خرج می‌دادم تا با وجود مراقبت شدید مقامات محبس، به این نوع کار دوام بدهم، خوب احساس می‌کنم که لطف خدا با من همراه بوده است؛ لطفی که از دربار او استدعا می‌کنم در حق من دوام بدهد تا این کار بزرگ و مقدس را به پایان رسانم.

من در محبس، ترجمه تفاسیر ۲۴ پاره قرآن پاک را به اتمام رسانیدم و کار باقیمانده تفسیر، ترجمه تحت اللفظی و پاک‌نویس همه ترجمه و تفسیر را تا سال ۱۳۶۲ به پایان رسانیدم. لطف خداوند با من همراه بود که قسمت‌های کارشده این اثر را در سال ۱۳۵۹ از گیر مقامات حکومت کفر و الحاد کابل از کشور خارج سازم. با من یک تن از کارکنان شرکت هوایی آریانا کمک کرد تا کاغذهای خود را از کابل بیرون سازم.

۲. لیسه حربی: دبیرستان نظام. بگر: فارسی ناشنیده، حسن آوشه. و غلامرضا خدائنده، لو، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۸۴.

۳. می‌نویسم:

۱. امروز می‌دانیم که تفسیر کشف الاسرار همان تفسیر خواجه عبدالله انصاری نیست. باری، این نکته، دخلی به اصل مطلب ندارد.

۴. پینسل: مداد. بگر: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۲۴.

۵. پلستر: گچ. بگر: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۱۸.

در سال ۱۳۶۰، با برادر محمّد صدّیق راشد سلجوقی، رئیس سابق فخرالمدارس هرات و مدیر شعبه تألیف و ترجمه ریاست علوم دینی وزارت معارف، و شخص شناخته شده‌ای در حلقه‌های معارف و علمای کشور، افتخار دوستی حاصل کردم و او قبول کرد تا اوراق مرا تدقیق کند. مدّتی در حدود دو و نیم ماه را با هم مشترکاً تدقیق کردیم. سپس، در حالی که تمام اوراق را برای او گذاشتم، خودم برای تحقیق درباره‌ی اثر خود به نام «دهه‌ی قانون اساسی» عازم امریکا شدم. برادر راشد سلجوقی تقریباً بیست پاره را به تنهایی تدقیق کرده بود که من به اسلام‌آباد بازگشتم. ولی فیصله کردیم^۶ اوراق را یک بار دیگر طی جلسات مشترک مجدداً از ابتدا مورد تجدید نظر و تدقیق قرار دهیم. سپس این متون را جناب مولوی محمود در سوال و جناب مولوی نظام‌الدین نافع تدقیق نمودند.

ما بر هر کلمه، هر عبارت و هر مطلب ترجمه خود، تا حدی که توان بشر اجازه داده است، غور کرده‌ایم و به اکثر منابع و مآخذ معتبر و قبول شده مراجعه کرده‌ایم. ترجمه و تفسیر عبدالله یوسف علی را اساس قرار داده ولی هر کلام و هر عبارت و هر مطلب او را از قالب تدقیق و مقایسه با متونی که نزد ما قابل قبول بوده است، کشیده‌ایم. در هر جایی که به فکر ما (مترجم و مدقّق) از جمهور علما عدولی صورت گرفته به تصحیح و توضیح لازم پرداخته‌ایم. بنا بر آن، می‌توان گفت که این ترجمه در حقیقت یک ترجمه محض نی، بلکه توأم با تدقیق بیشتر در آن می‌باشد.

در ترجمه آیات قرآن مجید، ما اساس کار خود را به حفظ امانت متن عربی قرار داده، در چوکات^۷ آن سلامت کلام را به زبان دری نیز رعایت کرده‌ایم و برای این که جملات ترجمه از نگاه مبتدا و خبر و وفق دادن آن با روح مطلب عربی عیار گردد^۸، توضیحاتی را در میان قوسین () جا داده‌ایم. عبدالله یوسف علی می‌گوید: آیات قرآن مجید را به سبک «تفسیر روان» تفسیر کرده است. بدین معنی که صرف کوشیده معنی آیات و کلمات را طوری توضیح دهد که در فهمیدن معنی آن کمک نماید. او قصداً توضیحات مزید خودداری کرده است.

من از خردی که پدر مرحوم مولانا برهان‌الدین کُشککی در رأس هیئتی از علما به ترجمه و تفسیر قرآن مجید به زبان پشتو اشتغال داشتند و هر وقت شب که از خواب بیدار می‌شدم، می‌دیدم که او همچنان بر میز کار خود نشسته و کتب زیادی او را احاطه کرده به نوشتن مشغول است، در خود مراقی^۹ را پرورش داده‌ام تا من هم مصدر خدمتی به برادران و خواهران مسلمان خود شوم. من اگرچه

۶. تدقیق: بازبینی و ویراستاری.

۷. فیضله کردن: تصمیم گرفتن و قرار گذاشتن. بگر: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۶۶۷.

۸. چوکات: چهارچوب، قاب. بگر: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۳۸۵؛ و: فرهنگ فارسی. ذری، ذری، فارسی (ذری‌گزیننده) تفاوت‌های موجود در واژگان فارسی امروزی و ذری معاصر / در حدود بیش از ۳۵۰ واژه و ترکیب، ورژ خاجاطوری پارسادانیان، ج: ۳، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۱۲۴.

۹. عبار گشتن: تنظیم شدن، مهیا و هماهنگ گردیدن. سنح: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۶۳۸.

۱۰. واژه «مراق» در فارسی ناشنیده (ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۸۵۹) با شاهدی مثنوی مجازاً به معنای «کنجکاو» ضبط شده است.

در علوم دینی تخصصی ندارم ولی خود را شدیداً تحت یک نظم و دقت قرار دادم تا این کار بس بزرگ را به کمک دوستی چون راشد سلجوقی بسر رسانم. و ماحصل کار من چیزی باشد که برای فهمیدن قرآن مجید خلایی را که در جامعه وجود دارد تا حد ممکن رفع سازد.

و من الله التوفیق.

(قرآن کریم، ترجمه و تفسیر [از]: عبدالله یوسف علی، مترجم: صباح الدین کُشککی، مُدَقِّق: راشد سلجوقی، ج: ۱، بی جا: انتشارات احراری، ۱۳۹۶ ه.ش. ۱ / ۴۱۸ - ۴۲۱).

این نوشته صباح الدین کُشککی بود... نیکوست به دنبال نوشتار او، «پیشگفتار مُدَقِّق»، یعنی: محمد صدیق راشد سلجوقی، را هم بخوانید که پرتو بیشتری می افکند بر گستره کوشائی کُشککی و دامنه امکاناتی که او با استمداد از آن ها، کارِ اخلاصمندانۀ خویش را به پیش برده است.

راشد سلجوقی که «تدقیق» (یعنی: بازیینی و ویراستاری) اثر را بر عهده داشته است، می نویسد:

«برادر صباح الدین کُشککی، یک دوره از زندگی خود را وقف مطالعه، ترجمه و تدقیق تفسیر قرآن مجید کرده اند. بعد ازین که او دوره اول قسمتی ازین کار با ارج و مفید را بسر رساند، من به حیث "مدقق ترجمه او در کنار او بوده ام.»

ما در آغاز تدقیق به منابع بسیار محدودی دسترسی داشتیم. ازین سبب، نخستین دوره تدقیق ما آن قدر بنیادی نبود و به قدر کفایت به تحقیق مطالب دسترس نیافتیم. خوشبختانه دور دوم تدقیق این اثر بارز مواجه با انکشاف کتابخانه مرکزی شورای ثقافتی جهاد افغانستان، به پیش می رفت. مطالب این تفسیر را با کتب دیگری که به دسترس ما قرار داشت تطبیق می دادیم و نظر شخصیت های برانزده فن را جستجو و با آن کار خود را عیار می کردیم. این کار برای ما نهایت دلچسب بود، و در هر مرحله ازین کار در واقع خود را نیز رشد می دادیم و بر معلومات خود می افزودیم. ترجمه آیات قرآن مهم ترین قسمت کار ما را درین تفسیر تشکیل می داد و من پشتکار، اخلاص و دقت نظر برادر کُشککی را قابل تمجید می دانم. هر آیه ای را که ترجمه می کردیم، کوشش می شد تا ترجمه همین کلمه را در تمام قسمت های گذشته قرآن مجید هم روال سازیم. برای آیاتی که به مناسبت هایی بخصوص

گمان من، این است که هم در آن شاهد و هم در این متن، معنای "انگیزه" و "خواهش درونی" خوشتر می نشیند.

۱۱. به حیث ...: به عنوان ...، در مقام ...، در سمت ...، بگر: فارسی ناشنیده، ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۵۲.

۱۲. واژه «انکشاف» در فارسی ناشنیده (ج: ۱، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۷۲) به معنای «رشد، توسعه، پیشرفت» درج شده است.

در سیاهه ای که یزدیناس بسیارکوش، آقای حُسن مَسْرَت، از واژگان و مُصطلحات زوان در تاجیکستان فراهم کرده اند، واژه «انکشاف» به معنای «پیدایش، ژشد، گسترش، توسعه» آمده است (بگر: سفرنامه تاجیکستان، حُسن مَسْرَت، ج: ۱، تهران: یژدا، تابستان ۱۴۰۰ ه.ش.، ص ۱۶۷).

پندار من، آن است که ای بسا در متن ما، معنای «پیدایش، بُنیادگذاری»، یا «گشایش، افتتاح»، مناسبت داشته باشد.

در قرآن مجید تکرار می‌شد، یک لست^{۱۳} ساختیم و هر باری که به آن آیه برمی‌خوریم، آن را به همان ترجمه معیاری عیار می‌کردیم.

اکنون بعد از این دوره طولانی، وقتی به عقب نگاه می‌کنیم، هردوی ما خدا را شکر می‌کنیم که به کاری بس مفید مصروف بوده‌ایم و همچون باغبانی که از میوه نهالی که خود بسر رسانده کام خویش را شیرین می‌سازد، بهره‌یابی از این ثمره پاکیزه برای ما واقعاً لذت بخش است.

امیدوارم قضاوت کسانی که این کتاب را می‌خوانند چنان باشد که در میان تفاسیری که به زبان دری نوشته شده، این کتاب اثر ممتاز و مفیدی باشد که بتواند خلایبی را که در [این] زمینه وجود دارد تا حدی پر کند.

از خدا می‌خواهم ما را به راه راست رهنمون گردانیده، از انحراف و گمراهی بر کران داشته باشد. رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا».

(قرآن کریم، ترجمه و تفسیر [از]: عبدالله یوسف علی، مترجم: صباح الدین کُشککی، مُدَقِّق: راشد سلجوقی، ج: ۱، بی‌جا: انتشارات آحراری، ۱۳۹۶ ه.ش. ۱/ ۴۲۲ و ۴۲۳).

خواندن نوشتارهای دیگر صباح الدین کُشککی و راشد سلجوقی، در فرجام واپسین جزء متن کتاب نیز بسیار تئبه برانگیز است، بویژه آنچه راشد سلجوقی پس از بازنگری در ترجمه نوشته است درباره ضرورت آشنائی با قرآن در زمانه‌ای که جاهلانِ خُشونت‌گستر از نام اسلام و قرآن سوء استفاده‌ها می‌کنند و ... (نگر: قرآن کریم، ترجمه و تفسیر [از]: عبدالله یوسف علی، مترجم: صباح الدین کُشککی، مُدَقِّق: راشد سلجوقی، ج: ۱، بی‌جا: انتشارات آحراری، ۱۳۹۶ ه.ش. ۶/ ۶۰۵ - ۶۰۸). ... اگر بیمِ اطالت نمی‌رفت آن نوشتارها را نیز نقل می‌کردم؛ لیک رجایِ واثق دارم که خوانندگان صادق خود به سراغ کتاب خواهند رفت و خود هر آنچه بایدشان خواهند خواند و آفرین ایشان زوان همه کسانی را که به صدق و إخلاص در راه نشر حقایق اسلامی گام برداشته‌اند در خواهد یافت.

*

من خودم را می‌گویم؛ و در این دم، با مؤسّساتِ عربی و طویلۀ فرهنگی و نهادهای رنگارنگ پُر دنگ و فنگی که به نام کارهای آموزشی و پرورشی و دینی و مذهبی و ... از خاص و عام پول‌های هنگفت و مبالغ‌مالاکلام می‌ستانند و چه و چه‌ها می‌کنند یا نمی‌کنند، هیچ کاری ندارم. ... من درویش دل‌ریش یک‌لاقباً هر گرفتاری و فلاکت و گیر و گریه‌ی که در کار و زندگانی‌ام بوده باشد، هیچگاه آن قدر گرفتار نبوده‌ام و نیستم که از برای نوشتن، بدین‌گونه، کمترین دسترس به کاغذ و قلم هم نداشته باشم و از

برای تخریر، از خواهشی سفید کتاب های این و آن بهره بجویم و نوشته هایم را پنهانی از مرز بگذرانم و ... هیچگاه در چنان دشواری شگرفی کار نکرده ام که صباح الدین کُشککی کار کرده است و شمه ای را از آن به توصیف آورده. ... هیچگاه! هیچگاه!

وای من! وای و صد وای از آن فردای بی گمان که از پس امروز خواهد بود! ... آن جا که حاصلِ إخلاص و مُجاهدَتِ صباح الدین کُشککی ها را به میزانِ عمل برمی کشند، من و امثال من چگونه سر بلُند خواهیم کرد؟! ... کم کوشی ها و تن آسائی های خود را چه سان مَوْجَه خواهیم ساخت؟! ... به اصطلاح عامیانه: «راه دور نمی روم» و از آرزش های دینی و انگیزه های مَعنوی هُویدا در اهِتمام کُشککی و إخلاص مندِی و خُدا گرایِی او هیچ نمی گویم؛ اَمّا دَسْتِ کَم از «جَنَم» او که می توانم بگویم؛ جَنَمی که در ده ها و صدها و شاید هزارها مُدعی مُتَنَعِم ذولِخیه نمی بینم! ... آری، مرد باید خودش «جَنَم» داشته باشد! ... همین!

جویا جهان بخش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی